پاسخی به مقاله «از جندی شاپور تا دزفول / پیرایه ای بر دامان باستان شناختی

فاطمی دزفولی، سیدمحمدرضا

مقاله‏ای را که در دو شماره می‏خوانید (شماره‏ای که پیش رو دارید و شماره‏ای‏ که بدنبالش خواهد آمد)جوابیه‏ای است‏ به مقاله«از جندی شاپور تا دزفول»که در شماره 198 کیهان فرهنگی چاپ شده‏ بود.

در شماره 199 نیز جوابیه«موسسه‏ فرهنگی دزفول شناسی»آمده بود.

در زمستان سال 1342 شخصی به نام محمود دانشور به دزفول آمد.او گفت جهانگردی‏ام که‏ سراسر ایران و هندوستان را گشته‏ام و آمده‏ام به‏ خوزستان تا کارم را تکمیل کنم.آقای دانشور پس از مدتی اقامت در دزفول و شوشتر آنجا را ترک کرد، اما دو سال بعد سفرنامه‏ای منتشر کرد تحت عنوان‏ «دیدنی‏ها و شنیدنی‏های ایران»مع الاسف با تورق در لا بلای این کتاب،معلوم شد که پاسخ مهمان نوازی‏ و محبت‏های مردم شهرهای یاد شده را با ناسزا و دروغ‏ و افترا داده است.در آن ایام استاد شادروان‏ سید محمد علی امام که تازه از دانشکده ادبیات دانشگاه‏ تهران و دانشسرای عالی فارغ التحصیل شده بود با مشورت زنده یاد استاد دکتر محمد معین در رساله‏ای‏ تحت عنوان«نکاتی چند درباره خوزستان»پاسخی‏ دندان شکن به دانشور دادند،اما یکی از محترمین‏ شوشتر گفته بود«نوشته‏های بی‏مایه این شخص ارزش‏ پاسخ دادن ندارد.»در اینجا من وارد این بحث‏ نمی‏شوم که انگیزه آقای دانشور از نوشتن کتاب چه‏ بوده است.مرحوم سید محمد علی امام در رساله خود به این موضوع اشاره کرده‏اند.مقاله«از جندی شاپور تا دزفول»آقای سگوند بی‏اختیار مرا به یاد کتاب‏ «دیدنی‏ها و شنیدنی‏های ایران»دانشور انداخت.با این تفاوت که به نظر می‏رسد انگیزه آقای سگوند را جز بر جوانی و ساده اندیشی به چیز دیگری نمی‏توان‏ حمل کرد بخصوص که سر تا سر آن آکنده از اغلاط تاریخی و لغوی و سوء تعبیرهای مذهبی است و پیداست به واسطه عجله‏ای که در تهیه مقاله داشته‏اند نیاز به دقت و مراجعه به منابع بیشتری را احساس‏ نکرده‏اند یا چنین منابعی را در اختیار نداشته‏اند.

با اجازه خوانندگان گرامی،من نوشته‏های ایشان‏ را با گذاشتن در گیومه«»نقل می‏کنم و در موارد لازم‏ شماره صفحه و ستون و عناوین نوشته‏ها را ذکر می‏کنم‏ و از ایشان به عنوان نویسنده مقاله نام می‏برم و پاسخ‏ها را در پی می‏آورم.

در صفحه 60 ستون اول نویسنده مقاله شاید به‏ عنوان مقدمه می‏نویسد:«...هخامنشیان نیز به‏ پیروی از ایلامیان از گذرگاه دزفول به عنوان یک نقطه‏ ارتباطی مهم بهره می‏جسته‏اند...بدین ترتیب پیشینه‏ محلی که بعد شهر دزفول در آن ساخته شد،صرفا به‏ عنوان گذرگاه به دوره ایلامی می‏رسد.»

دانشمند بزرگ آلمانی والتر هینتس rehtlaW zniH که خود مدت‏ها در دزفول بوده و مطالعات‏ باستان شناسی انجام داده است در کتاب«دنیای‏ گمشده عیلام»هم در متن و هم در روی نقشه محل‏ شهر قدیمی عیلامی آوان را در دزفول مشخص کرده‏ است.سابقه تاریخی آوان حتی از شوش نیز بیشتر است(اطلس تاریخ ایران صص 17-19 و کامرون‏ صص 172-173).اکتشافات باستان شناسی در چغامیش(حومه دزفول)حکایت از وجود یک تمدن‏ پنجهزار ساله در این محل دارد(جنیدی صص 80- 82)و بقایای شهر عیلامی دور اونتاشی ruD , isatnU و معبد پر شکوه آن در محل چغارنبیل چند کیلومتری دزفول دلیل محکمی بر سابقه تاریخی این‏ شهر است.

در همان جا اشاره شده:«...شهر دزفول تداوم‏ حیات جندی شاپور عصر ساسانی در قالب‏ اسلامی...»که این موضوع تازگی ندارد.بسیاری‏ از شهرهای بزرگ فعلی در کنار شهرهای قدیمی رشد تدریجی یافته و به وجود آمده‏اند،مثال بارز آن مشهد (سناباد)و تهران هستند که جانشین شهرهای تاریخی توس و ری شده‏اند.

«1-طلوع جندی شاپور و منشأ قومی ساکنان آن» در ستون اول صفحه 61 پس از اشاره به آوردن‏ اسیران رومی بعد از جنگ ایران و روم در سال 261 همراه با امپراطور والرین و بنای شهر جندی شاپور می‏نویسند:«...بعدها تعداد زیادی از مسیحیان نیز از مناطق سوریه و بین النهرین شمالی به این شهر کوچانده شدند...».اولا جنگی که منجر به اسارت‏ والرین و هفتاد هزار لژیونر رومی شد در سال 260 میلادی اتفاق افتاد و تمام منابع چنین نوشته‏اند،ثانیا این سپاه و اسیران غالبا از مسیحیان تشکیل شده بود. در آن موقع با وجود اشاعه کامل مسیحیت در امپراطوری روم و بخصوص ایالات شرقی آن هنوز مذهب رسمی روم مهرپرستی و پرستش ارباب انواع‏ بود و مسیحیان به شدت تحت تعقیب و آزار بودند و انداختن آنان جلوی حیوانات درنده در سیرک‏های‏ رومی از تفریحات عادی مردم رم و سایر شهرهای‏ امپراطوری بود.

بنابر این می‏توان حدس زد هنگامی که این‏ مسیحیان به ایران و محل جدید یعنی جندی شاپور رسیدند و در آن مقیم شدند نفس راحتی کشیدند زیرا در اینجا از آزادی نسبی مذهبی برخوردار بودند و مسکن مناسب و وسایل کار و زندگی در اختیار آنان‏ گذاشتند.(پیگولو سکایا صص 236 و 312)به غیر از منابع ذکر شده بسیاری از مورخان به این موضوع‏ اشاره کرده‏اند.این وضع بعدا بارها در ایران تکرار شد(در زمان شاپور دوم،کواذاول و خسرو انو شیروان).

در همان جا نویسنده مقاله از قول بارون دوبد اشاره می‏کنند:«...شهر جندی شاپور در محل‏ کنونی روستای(شاه آباد)که نام آن یادگاری از آن شهر باستانی است،واقع بوده است.»

باید گفته شود روستای کنونی شاه آباد(که اخیرا نام آن به اسلام آباد تغییر یافته است)در سال 1050 هجری قمری به وسیله فتحعلی خان فرزند واخشتوخان حاکم وقت شوشتر ساخته شده و محل‏ آن در اتصال با خرابه‏های جندی شاپور است(جزایری‏ ص 61 و دایرة المعارف فارسی دکتر مصاحب ص‏ 1441).بنابر این نام آن ارتباطی با جندی شاپور ندارد.

در همان ستون اول صفحه 62 قسمت ب که از اختلاط رومیان با خانواده‏های ایرانی سخن می‏رود، نویسنده مقاله مطالبی را از صفحات 312 و 313 کتاب خانم پیگولو سکایا در خصوص سکنه شهر کرخای لیدانی یا کرخ لدان ehkraK nadeL آورده‏ که هیچ ارتباطی به جندی شاپور ندارد(کرخ لدن نام‏ سریانی ایرانشهر شاپور به عقیده گیرشمن یا ایران‏ درست کرد کواذ به نظر کریستن سن است و آن شهری‏ بوده در خوزستان نزدیک شوش).به هر حال ایشان‏ ماهرانه مطلب را درباره جندی شاپور تعمیم داده‏اند در حالی که هیچ مدرک مستندی درباره آن وجود \*دانشمند آلمانی والتر هینتس که‏ خود مدتها در دزفول مطالعات‏ باستان شناسی انجام داده،در کتاب«دنیای گمشده عیلام»هم‏ در متن و هم روی نقشه،محل‏ شهر قدیمی عیلامی آوان را در دزفول تعیین کرده است.

ندارد.درباره سکنه جندی شاپور که به گفته ایشان‏ مسیحی،صابی و یهودی بوده‏اند اشاره و نتیجه‏گیری‏ عجیب و غریبی در مورد اثر زبان سریانی آنان در گویش دزفولی کرده‏اند،چون به این مطلب دوباره‏ باز خواهیم گشت.به اختصار یاد آوری می‏شود که‏ سریانی بودن و مسیحیت اغلب(و نه همه)مردم‏ جندی شاپور درست است اما وجود صبی‏ها و یهودی‏ها در حدی که بتوان مردم جندی شاپور را از اولاد آنها دانست،جای سؤال و شک بسیار دارد و حتی منتفی است.صبی‏ها باید همیشه در کنار رودخانه زندگی کنند تا بتوانند اعمال مذهبی خود را انجام دهند،فاصله رودخانه تا جندی شاپور در نزدیکترین جاها بیش از ده کیلومتر است و امکان ندارد یک نفر صبی در چنین جایی سکونت کند.

در مورد یهودیان:اگر چه از زمان هخامنشیان یک‏ کلنی یهودی در شوش وجود داشته است اما درباره‏ سکنه یهودی جندی شاپور در منابع موثق اشاره‏ مستقیمی نیست.خلاصه آنچه از اینگونه منابع‏ می‏توان به دست آورد و مربوط به جندی شاپور می‏شود به شرح زیر است:

1-ورود یهودیان به جندی شاپور در سال 364 میلادی در زمان سلطنت شاپور دوم بوده است.

2-این یهودیان از شهرهای امپراطوری روم به‏ ایران آورده شدند.

3-دایره المعارف یهود جمع این عده را حدود 7000 نفر می‏نویسد(ص 307 جلد 13)که بین‏ شهرهای مختلف ایران تقسیم شدند(15 شهر را نام‏ می‏برد که یکی از آنها جندی شاپور است)

4-در همان منبع در صفحات 303 و 304 نقشه‏ای هست که شهرهای باستانی ایران را که سکنه‏ یهودی داشته‏اند نشان می‏دهد ولی جندی شاپور در این نقشه دیده نمی‏شود.

5-در کتاب تاریخ یهود در ایران صفحه 245 جلد دوم کتاب سوم و چهارم می‏نویسند که در همان سال‏ 364 تعداد زیادی از یهودیان قفقازیه و گرجستان را به ایران کوچاندند ولی محل استقرار آنها را شهرهای‏ اصفهان و شوش ذکر می‏کند که ارتباطی با جندی شاپور ندارند.

با توجه به آنچه گفته شد نتیجه می‏شود که شهر جندی شاپور از نظر تعداد و سابقه اسکان یهودیان بین‏ سایر شهرهای ایران در آن زمان وضع ممتازی نداشته‏ است که بخواهیم«ساکنان جندی شاپور»را غیر ایرانی‏ بدانیم و یا«از لحاظ دینی شامل...صابئین و یهودیان»به شمار آوریم،به عبارت دیگر همان طور که در هر شهری ممکن است تعدادی یهودی وجود داشته باشد جندی شاپور نیز تعداد یهودی داشته است. ضمنا بهتر است بسته بودن جامعه این دو قوم(صبی‏ها و یهودیان)را در تمام طول تاریخ در نظر بگیریم که‏ عدم تمایل به معاشرت با غیر از خودشان از اصول‏ زندگی آنها است.پس بنابر این ارتباط دادن یهودیان و صبی‏ها به مردم جندی شاپور استنباط بدون دلیل‏ نویسنده مقاله است.

فعلا به این توضیح مختصر بسنده می‏کنیم که کوچ‏ و اسکان اسرای رومی و مسیحی در نقاط مختلف‏ خوزستان(نه تنها جندی شاپور)از زمان شاپور اول تا روزگار کواذ اول بارها اتفاق افتاده و شهرهای‏ متعددی به این ترتیب به وجود آمده است و اگر معیار ایرانی بودن فقط ضابطه مورد نظر نویسنده مقاله باشد باید نیمی یا بیشتر از نصف مردم خوزستان غیر ایرانی‏ باشند!؟نویسنده مقاله قاعدتا باید متوجه باشند که‏ اصولا حرکت اقوام به تاریخ شکل می‏دهد و همین‏ حرکت و جنب و جوش که دلیل بر زنده بودن‏ انسانهاست باعث مهاجرت‏های بزرگ شده و جوامع‏ را از یکدستی و خلوص جدا می‏سازد.اینگونه حرکت‏ و اختلاط از ابتدای تاریخ وجود داشته و تا انسان‏ پویایی خود را دارد وجود خواهد داشت.شاید تنها جوامع ابتدایی بعضی جزایر اقیانوسیه و جنگل‏های‏ آمازون از خلوص نژادی برخوردار باشند.

نویسنده مقاله در آخر بند(ب)ستون دوم صفحه‏ 61 می‏نویسند:«زبان آنان نیز سریانی بوده است که‏ آثار آن در گویش مردم دزفول هنوز باقی است.» نمی‏دانم آیا نویسنده مقاله می‏توانند یک کلمه سریانی‏ در گویش دزفولی پیدا کنند تا حکم ایشان متکی به‏ برهانی باشد؟

ستون سوم صفحه 61:

«ب:...خود داری اسرای رومی ساکن‏ جندی شاپور که غالبا اهل انطاکیه بوده‏اند از به کار بردن‏ نام جندی شاپور که آن را باید دهن کجی و بی‏اعتنایی‏ آنان به شاپور اول تلقی کرد باعث شده است تا آنان‏ شهر مذکور را به یاد شهر مهم و موطن خودشان‏ «انتیوخ»(انطاکیه)بنامند.از این روی اصرار آنان در کاربرد نام«آنتیوخ»ایرانیان را بر آن داشته که در برابر سماجت این رومیان دربند،کاربرد نام آنتیوخ را از سوی آنان بپذیرند اما به شکلی که همچنان نشانگر برتری جندی شاپور در برابر«انطاکیه»رم باشد.»

معلوم نیست نویسنده مقاله دهن کجی و بی‏اعتنایی رومیان و نتایج مفصلی را که از آن گرفته‏اند در کدام منبع یافته‏اند؟آیا بهتر نبود ایشان لا اقل چند سطر اول صفحه 312 کتاب خانم پیگولو سکایا و مطالبی را که در پی آن می‏آید و مورد استفاده خود ایشان بوده با دقت بیشتری مطالعه می‏کردند و متوجه‏ می‏شدند که رفتار ایرانیان با چنین اسیرانی تا چه اندازه‏ کریمانه و جوانمردانه بوده است و آنگاه درباره«دهن‏ کجی و تحقیر»نتیجه‏گیری می‏کردند؟

ساختن شهرویه آنتیوخ خسرو در زمان خسرو انو شیروان برای اسرای رومی و زندگی راحت و حتی‏ مجللی که برای آنان فراهم آوردند آیا آن هم نتیجه‏ تحقیر و دهن کجی اسیران رومی نسبت به ایرانیان بود؟ یا این پیشوند با مسمی(نه کنایه آمیز)نشانه واقعیتی‏ تاریخی و دلیل بر رفاه و آسایش کسانی است که برای‏ نابودی و برده ساختن مردم ایران به این کشور هجوم‏ آوردند و وقتی به اسارت افتادند با چنین عکس العمل‏ بزرگوارانه‏ای روبرو شدند.

من از نویسنده مقاله و همه خوانندگان خواهش‏ می‏کنم صفحه 409 کتاب«ایران در زمان ساسانیان» را که مربوط به بنای شهر اخیر است با دقت مطالعه‏ کنند آنگاه درباره اینکه ویه آنتیوخ اسمی با تمسخر و کنایه آمیز بوده یا از روی تحسین داوری کنند.جالب‏ این است که راویان مطلب پروکوپیوس مورخ رومی‏ و کریستن سن دانشمند معاصر دانمارکی هستند که‏ اولی دشمن کینه توز ایران و ایرانی و دومی منتقد سخت گیر حکومت ساسانی است که دید منفی او نسبت به این دولت در سال‏های اخیر رواج فراوان‏ یافت.

درباره وجه تسمیه جندی شاپور ذکر توضیحاتی‏ چند لازم به نظر می‏رسد:در تفسیری که دانشمند بزرگ آلمانی مارکوارت بر جغرافیای موسی خورنی‏ مورخ و جغرافیدان ارمنی نوشته و آنرا«ایرانشهر» نامیده است می‏گوید:«بیت لاپات به وسیله شاپور اول به نام وه آنتیوک شاهپور و بعدها جندی شاپور نامیده شد»(مارکوارت ص 64)موسی خورنی کتاب‏ خود را در قرن هفتم میلادی(قرن اول هجری)نوشته‏ است.در رساله«شهرهای ایران»که در قرن سوم‏ هجری به زبان پهلوی نوشته شده است از آن به عنوان‏ «گندی شاپور یا پیلاباد»یاد کرده‏اند،در دو منبع‏ قدیمی فارسی که مربوط به اواسط قرن چهارم هجری‏ هستند به صورت«وندو شاوور»(حدود العالم‏ ص 199)و«به ازاندایو شاپور»(حمزه اصفهانی ص‏ 46 و 47)نوشته شده که شباهت کامل به‏ وه اندیوشاپور دارد و جالب این است که حدود العالم‏ تنها به ذکر وند و شاوور اکتفا کرده است.از اینجا معلوم می‏شود که نزد پارسی زبانان این شهر نامی جز \*اگر چه از زمان‏ هخامنشیان یک کلنی‏ یهودی در شوش وجود داشته است اما درباره‏ سکنه یهودی جندی شاپور در منابع موثق اشاره‏ مستقیمی نیست.

«وه اندیو شاپور»نداشته و نام گندی شاپور یا جندی‏ شاپور بعدا(حتی شاید بعد از حمله عرب)به آن داده‏ شده است.بنابر این همین نام اصیل‏تر است و ما را از تعبیرهای دیگر بی‏نیاز می‏کند.

دنباله ستون 3 ص 61

«ج:بیل-این شهر را بیل نیز گفته‏اند»

در این مورد می‏توان به صفحه 99 کتاب نولد که‏ ترجمه مرحوم دکتر عباس زریاب خویی است مراجعه‏ کرد که از قول پروکوپیوس اسم جندی شاپور را شهر بیلاپات...نقل کرده و می‏نویسد جزء اول آن یک‏ کلمه آرامی است.

در پایان این بند نویسنده مقاله می‏گوید«... اگر چه در گویش‏های لری و دزفولی«پل»را پیل lip می‏گویند...»در پاسخ باید بگویم من که خود دزفولی هستم هرگز نشنیده‏ام که در این لهجه کسی‏ پل را پیل بگوید،پل را به دزفولی(1: op (با واو مجهول)تلفظ می‏کنند و آنچه(پیل).تلفظ می‏شود (پول)به معنی وجه رایج است.

صفحه 62 ستون اول:

«د:بیت لا پاط...به عقیده نگارنده این سطور این نام که از ظاهر آن پیداست در آغاز بیت رباط (اصطبل چارپایان)بوده،نخست از سوی مسیحیان‏ سریانی زبان...به کار برده شده است».بیت لاپاط به معنی خانه شکست خوردگان است و این نامی است‏ که در منابع سریانی به جندی شاپور داده شده است. ضمنا کلمه(رباط)یک کلمه عربی است که هیچگونه‏ ارتباطی با(لاپاط)سریانی ندارد.در آن زمان اکثریت‏ مردم سوریه به زبان آرامی و عده کمتری به زبان سریانی‏ تکلم می‏کردند و آمدن اعراب و رواج زبان عربی در دو کشور ایران و سوریه مربوط به چهار صد سال بعد از زمانی است که مورد بحث است(چهار صد سال بعد از تأسیس جندی شاپور یعنی زمان ظهور دین مقدس‏ اسلام).شاید آهنگ این دو کلمه که صرفا شباهتی‏ ظاهری دارند چنین تصوری را ایجاد کرده باشد.اگر ایشان به کتاب فرهنگ فارسی«معین»یا«لاروس» عربی یا«المنجد»مراجعه می‏کردند متوجه می‏شدند در بین آن همه معانی متعدد که برای رباط ذکر شده‏ تکیه بر روی یکی که می‏توان استنتاجی ناروا و زننده‏ از آن نمود معقول و موجه نیست آن هم برای شهری‏ که از چهار صد سال قبل تا سیصد سال بعد از ورود اسلام به ایران دانشگاهش کوس رقابت با بزرگترین‏ مراکز علمی جهان متمدن آن روز مانند اسکندریه و آتن می‏زند و پناهگاه علما و فلاسفه‏ای است که‏ از جفای امپراطوران بیزانس در بدر شده و مأمنی‏ می‏جویند و دانشمندان و بزرگانی چون برزویه طبیب‏ و محمد بن احمد نهاوندی ریاضیدان و منجم و پزشکانی که از خاندان‏های بختیشوع و ماسویه‏ و گیاه شناسان و دارو شناسانی چون شاپور فرزند سهل‏ را در دامان خود پرورش می‏دهد.

ص 62 ستون دوم

در اینجا نیز نویسنده مقاله درباره شرایط وحشتناک حکومت ساسانی و«بازتاب تنفر مردم‏ از زندان انو شبرد که مهمترین مرکز شکنجه و مرگ‏ محکومان و مخالفان روزگار ساسانیان»بوده‏ قلمفرسایی کرده که پاسخ آن در بالا تا حد مقدور داده‏ شد فقط این مطلب اضافه می‏شود که این گونه‏ توصیف‏ها بیشتر از قلم کشیشان مسیحی و به خاطر مظلوم نمایی بوده و همیشه یک طرف قضیه را نشان‏ داده‏اند.در اینجا سؤالی به ذهن هر انسان منصف یا کنجکاوی متبادر می‏شود:اگر ایرانیان اسیر رومیان‏ می‏شدند چه معامله‏ای با آنها می‏شد؟لابد نویسنده‏ مقاله می‏دانند که گردن زدن اسرا در معبد کاپیتول رم‏ و جنگ آنان با گلادیاتورها یا طعمه حیوانات وحشی‏ شدن در سیرک‏های رومی از کارهای عادی و تفریحات روزمره رومیان بود.اگر این اسیران بخت‏ زنده ماندن داشتند به بردگی فروخته می‏شدند.این را هم بگوییم که تجزیه و تحلیل وقایع دو هزار سال قبل‏ با معیارهای امروزی کار درستی نیست.با تمام اینها، منکر نمی‏توان شد که در طول چهار صد و بیست سال‏ حکومت ساسانی در دوره‏های خاصی جفاهایی به‏ مسیحیان صورت گرفته ولی در مقابل آن دوره‏های‏ دیگری وجود داشته است که در کمال آسایش زندگی‏ کرده‏اند.ضمنا با کمی دقت معلوم می‏شود دوره‏های‏ جفای مسیحیان با سیاست کلی ایران و روابط آن با روم همآهنگی داشته است یعنی از ابتدای دوره‏ ساسانی تا زمانی که قسطنطین اول امپراطور روم آزادی‏ مسیحیت را در سراسر قلمرو خود اعلام کرد(313 میلادی)روابط دولت ایران با اتباع مسیحی حسنه بود و پس از آن چون امپراطور روم خود را حامی تمام‏ مسیحیان جهان معرفی کرد و پیروان این مذهب در ایران تبدیل به عوامل مخفی و مخرب دولت روم شدند قهرا رفتار دولت ایران با آنان تغییر کرد.اما پس از شقاق نستوری و جدایی عقیدتی مسیحیان ایران و روم‏ دوباره وضع به حال اول برگشت و مسیحیان ایران‏ آسایش قبلی خود را باز یافتند(نیمه قرن پنجم میلادی) و این وضع تا آخر دوره ساسانی ادامه داشت و حتی‏ پادشاهانی مانند یزدگرد اول و هرمز چهارم آنچنان در این راه پیش رفتند که جان بر سر آن نهادند.امیدوارم‏ این توضیحات کافی باشد.با پوزش از اینکه قدری از مطلب اصلی دور افتادیم.

نویسنده مقاله می‏نویسد:«...در این زندان‏ ترسناک جندی شاپور بود که مانی و مزدک را به قتل‏ رساندند»مقصود زندان انو شبرد است.

باید گفت طبق روایات بسیار که البته بعضی هم‏ در صحت آنها شک کرده‏اند(از جمله خانم‏ پیگولوسکایا)مانی در جندی شاپور به قتل رسیده است‏ و اگر زندان انو شبرد را در دزفول یا گل گرد فرض‏ کنیم در این نظر می‏توان شک کرد،بخصوص کسی‏ که به این زندان می‏رفت نه از مرده او خبری به دست‏ می‏آمد و نه از زنده او،و می‏بایست به طور کامل‏ فراموش شود و به این دلیل زندان فراموشی نامیده‏ می‏شد.به علاوه کسانی در این زندان محبوس‏ می‏شدند که از شاهزادگان و شاهان و رجال درجه اول‏ بودند و نه متفکر و نقاشی مانند مانی که تا آنجا که تاریخ‏ نشان می‏دهد وابستگی طبقاتی خاصی نداشته است. محل قتل مزدک معلوم نیست ولی تا آنجا که حافظه‏ یاری می‏کند یکی از نویسندگان شوروی سابق به نام‏ آ.هاشکو آن را در مداین و به دست طرفداران هرج و مرج طلب او نوشته بود.

ستون 3 صفحه 62

«...متأسفانه پژوهشگران ضمن اینکه‏ «اندیمشک»را به نادرست نام باستانی شهر دزفول‏ دانسته‏اند از اینکه این نام همان اندامش نام طعن آمیز جندی شاپور است غفلت کرده‏اند...»

اگر بخواهیم به کار پژوهشگرانی چون سید احمد کسروی(که دوست و دشمن به موشکافی و دقت او در مسایل تاریخی معترفند)ایراد بگیریم یا نظریات‏ کریستن سن را به چالش بطلبیم بهتر است لا اقل ابتدا به کتاب«نوروزنامه»منسوب به حکیم عمر خیام‏ (صفحه 24 چاپ طهوری)یا«نزهه القلوب»(صفحه‏ 23 چاپ طهوری)یا«مسالک الممالک»اصطخری‏ (صفحه 163 بنگاه ترجمه و نشر کتاب)مراجعه کنیم‏ و بعد به استنتاج‏های عجیب و غریب بپردازیم. «نوروزنامه»بنای«پل اندیمشک»را به شاپور اول‏ نسبت می‏دهد و در«نزهت القلوب» می‏نویسد:«دزفول آن را اندیمشک گفته‏اند...پل‏ بر آن بسته‏اند...آن را پل اندیمشک خوانند و آن شهر را بدان پل باز خوانند...»و در«مسالک و الممالک» «ازلور تا اندامش دو فرسنگ،و از پول اندامش تا جندی شاپور دو فرسنگ»با توجه به مسافت‏های ذکر شده دقیقا اندامش همان دزفول می‏شود.ناگفته نماند جایی که فعلا اندیمشک نامیده می‏شود قبلا لورریا

«صحرای لور»نام داشته و در ایام قدیم شهری به همین‏ نام در آنجا بوده است.در اوایل دوره قاجاریه حاکمی‏ به نام میرزا صالح‏خان مکری قلعه‏ای در آن ساخت‏ که به صالح آباد مشهور شد و بعدا به قریه‏ای تبدیل‏ گردید و هنگامی که راه آهن سراسری کشور احداث‏ شد از ایستگاههای مهم راه آهن گردید.در سال‏ 1315 خورشیدی که حکومت وقت نام بسیاری از شهرها و آبادی‏های ایران را تغییر داد با تصویب‏ فرهنگستان نام قدیمی دزفول یعنی اندیمشک بر این‏ قریه گذاشته شد که اکنون خود شهری شده است.

ستون اول صفحه 63

«3-زوال و انحطاط جندی شاپور»

نویسنده مقاله،زوال جندی شاپور را بر اثر خرابی‏ شبکه آبیاری و آن را نیز معلول نبودن قدرت مرکزی و کوچ اهالی را از اوایل قرن دهم هجری و نیمه دوم‏ قرن سوم هجری می‏داند،ولی در اینجا باز منابع معتبر سخنی دیگر دارند و نمی‏توان بدون توجه به بعضی‏ نکات دقیق یک باره چنین حکم کرد:«دایرة المعارف‏ فارسی»دکتر مصاحب در ص 754 جلد اول‏ می‏نویسد:«یعقوب لیث صفاری جندی شاپور را پایتخت خود قرار داد و هم در آنجا درگذشت(265- هـ ق)».کمی بعد در اوایل قرن چهارم ابو القاسم‏ بن احمد جیهانی که معاصر سامانیان و نخستین‏ جهانگرد و جغرافیانگار ایرانی است در کتاب خود «اشکال العالم»می‏گوید:«جندی شاپور شهری است‏ با نعمت بسیار در او زراعت و آب‏های روان و خرماستان فراوان.یعقوب لیث صفاری آنجا نزول‏ کرد و به جهت فراخی و نعمت بدانجا مقیم شد و هم‏ در آنجا بمرد و گور او آنجاست».حمزه اصفهانی‏ (فوت بین 350 یا 360 هـ ق)در کتاب تاریخ سنی‏ «ملوک الارض و الانبیاء»«به از اندی شاپور شهری‏ است در خوزستان که عرب آن را جندی شاپور گویند و اندیو انطاکیه است و به معنی به از انطاکیه است.» پسر حوقل که تا سال 367 هـ ق زنده بوده در کتاب‏ «صورت الارض»می‏گوید:«جندی شاپور شهری‏ فراخ نعمت و پر برکت است و در آنجا درختان خرما و کشتزار فراوان و آبها است و به سبب همین فراخی‏ نعمت و داشتن خواربار بسیار یعقوب بن لیث آنجا را اقامتگاه ساخت و در آنجا بمرد و قبرش در آن شهر است.»مقدسی در همان قرن چهارم در کتاب«احسن‏ التقاسیم»مطالب ضد و نقیضی درباره جندی شاپور دارد:«جندی شاپور قصبه‏ای آباد و شهری کهن است‏ مرکز این سرزمین(و جایگاه سلطان بود)ولی اکنون‏ ویران شده به دست کردان افتاده است.ستم آن را فرا گرفته ولی نی شکر بسیار دارد،شنیدم شکر خراسان و جبال همه از آنجا است،اهل سنت‏اند. دو نهر و کارگاههای بافندگی بسیار و آبادی‏های‏ گرانمایه و کشتزارها و ارزانی و خیرات و فقیهان و ثروتمندان بسیار دارد.»در کتاب«حدود العالم من‏ المشرق الی المغرب»که به سال 372 هجری قمری‏ به وسیله مؤلف مجهولی نوشته شده است‏ می‏خوانیم:«شهری است آبادان و با نعمت بسیار و گور یعقوب لیث آنجا است.»ابو اسحق ابراهیم‏ اصطخری در قرن 5 و 6 هجری در کتاب«مسالک و ممالک»خود می‏گوید:«گندی سابور شهری بزرگ‏ و آبادان است و نخل و کشاورزی بسیار دارد، یعقوب بن لیث الصفار در آنجا مقام کرد و گور وی‏ هم آنجا است.»(ص 92).«یاقوت حموی»(575- 626)در«معجم البلدان»خبر از ویرانی آن می‏دهد (امام شوشتری،ص 226 به نقل از«یاقوت‏ حموی»).البته نباید فراموش کرد یاقوت در هتاکی به‏ ایرانیان و جعل و تحریف حقایق و اغراق گویی ید طولایی داشته است.حدود یک قرن و نیم بعد «حمد اله مستوفی»که مورخ و محققی موشکاف بوده‏ و به اقتضای شغل دیوانی خود از آبادانی شهرها و توابع‏ آنها و وضع محصولات کشاورزی تمام نقاط ایران‏ اطلاع داشته است.در کتاب«نزهت القلوب»که آنرا در سال 740 هجری قمری تألیف کرده درباره‏ جندی شاپور می‏نویسد:«شهری وسط و گرمسیر است و در آنجا نی شکر بسیار بود».

از آنچه گذشت معلوم می‏شود شهر جندی شاپور یک باره از بین نرفته است و با افت و خیزهایی‏ موجودیت خود را حتی تا 150 سال بعد از حمله مغول‏ حفظ کرده است.این شهر یک بار در قرن چهارم‏ گرفتار انحطاط شده است(طبق روایت مقدسی)و بار دیگر در قرن هفتم(طبق گفته یاقوت)ولی در هر دو نوبت پس از گذشت چند سال باز هم سر بلند کرده‏ و اگر چه هرگز به شکوه و جلال دوره ساسانی بر نگشته‏ است امنا جزء مراکز مهم اقتصادی و کشاورزی بوده‏ است.نتیجه دیگری که از مطالب بالا می‏توان گرفت‏ این است که با توجه به شکوفایی کشاورزی و بخصوص زراعت نیشکر،باید شبکه آبیاری مزارع‏ وسیع آن در تمام سال‏ها و قرن‏های مزبور به صورت‏ منظم و مرتب وجود داشته باشد زیرا زراعت نیشکر به‏ آب فراوانی نیاز دارد و بدون وجود چنین شبکه و مدیریت آبیاری صحیح کشت این محصول غیر ممکن‏ است.بنابر این در خرابی جندی شاپور باید هجوم‏ قبایل صحرا گرد را علت اولیه دانست(که مقدسی به‏ آن اشاره کرده است).پس از آن،اگر چه دامنه فتنه‏ مغول با وضعی که در شمال و مرکز و غرب ایران پیش‏ آمد به خوزستان کشیده نشد ولی نابودی شهرهای‏ خراسان و جبال(نواحی کوهستانی مرکز و غرب‏ ایران)که بازار فروش شکر جندی شاپور بوده‏اند می‏توانسته از علل مهم انحطاط و خرابی این شهر باشد.مسلما در همان هنگام وقایعی که در شمال ایران‏ اتفاق می‏افتاد در ناامنی راهها و نابودی بازرگانی نقش‏ مهمی داشت و مقایسه ارقام مالیاتی قبل و بعد از حمله‏ مغول در خوزستان و در تمام ایران می‏تواند دلیلی بر این مدعا باشد(پطروشفسکی ص 197).

\*\*\*

هنگامی که نام جندیشاپور برده می‏شود نمی‏توان‏ از دانشگاه پر عظمت و دوران با افتخار شکوفایی آن‏ یاد نکرد.متأسفانه در اینجا مجالی برای این کار نیست.علاقه‏مندان می‏توانند به کتاب‏هایی چون‏ انتقال علوم یونانی به عالم اسلام(دلیسی اولیری)، تاریخ طب اسلامی(ادوارد براون)،تاریخ پزشکی‏ ایران(سیریل الگود)،تاریخ پزشکی در ایران از ظهور اسلام تا هجوم مغول(دکتر محمود نجم آبادی)تاریخ‏ علم در ایران(دکتر مهدی فرشاد)و فرهنگ ایرانی پیش‏ از اسلام(دکتر محمد محمدی)مراجعه کنند.

4-طلوع دزفول با نام‏های مختلف»

می‏نویسد:«...آنگاه که در قرن چهارم هجری‏ قلب حیات جندی شاپور که پس از حدود هفتصد سال‏ عمر دیگر پیر شده بود از آخرین تپش‏های خود باز ایستاد...»در بالا ثابت کردیم اینطور نبوده است و طبق مدارک مسلم تاریخی با یک توقف کوتاه در همان‏ قرن چهارم دوباره جندی شاپور تا اواخر قرن هشتم به‏ حیات خود ادامه داده است.

کمی بعد می‏نویسد:«...شهر دزفول...با نام اندیمشن که یکی از نام‏های جندیشاپور در عرصه‏ جغرافیای ایران ظاهر شد...»

طبق کدام سند و بر اساس گفته کدام محقق اندامش‏ یکی از نام‏های جندی شاپور بوده است؟کسروی‏ اندامش را نام قدیمی دزفول پیش از اسلام و آنگاه که‏ قصبه‏ای بیش نبوده است می‏داند(کاروند ص 235) و دیدیم که نویسندگان کتب«ممالک و مسالک»مانند پسر حوقل و اصطخری و نیز در«نوروزنامه»منسوب‏ به خیام آنرا در جای دزفول نشان می‏دهند.

نویسنده مقاله در همانجا از قصر روناس سخن‏ می‏راند.در پاسخ ایشان باید گفته شود آنچه در کتب‏ و مراجع هست روناش است نه روناس(روناس نام‏ گیاهی صنعتی است که از آن رنگ می‏گیرند).تنها \*تاثیر صبی‏ها در دزفولی‏ها به‏ همان اندازه انتساب آنها به‏ یهودیان بی‏پایه است.زیرا اقامت‏ نه چندان طولانی یک اقلیت صبی‏ در دزفول برای تحت تاثیر قرار دادن یک اکثریت نمی‏تواند کار ساز باشد.

کسی که به هر دو شکل این نام اشاره کرده«یاقوت‏ حموی»است(امام شوشتری ص 228 به نقل از «یاقوت حموی»)ولی به نوشته‏های یاقوت نمی‏توان‏ اعتماد کرد از نمونه تحریفات این شخص توجیه‏ مضحک احواز به جای اهواز است که خود شاهد بودیم همین بازی رکیک و شوم با حروف(نه کلمات) پس از هشت قرن چه بهانه‏های نامعقولی به دست‏ اشخاص مغرض و ناباب داد.

بنابر این نتیجه‏گیری از روناس و ارتباط دادن آن با رونه و آس که به نوشته نویسنده مقاله اولی به معنی‏ کناره و ساحل(در لهجه لری)و دومی از آس به معنی‏ آسیا است یکسره بی‏پایه است.زیرا اولا همانطور که‏ خود ایشان نوشته‏اند کلمه(رونه)در لری فقط به معنی‏ ساحل رودخانه نیست بلکه به معنی کناره هر چیزی‏ست و ثانیا کلمه فارسی مهجور آس(با ریشه‏ اوستایی از زبان‏های شرقی ایران)چگونه در دزفول و آن هم با ترکیب با یک کلمه لری سر در آورد؟واقعیت‏ این است که صحیح این کلمه روناش یا رعناش باید باشد.

شادروان امام شوشتری در کتاب خود«تاریخ‏ جغرافیایی خوزستان»ص 398 از عبارت متن عربی‏ مقدسی صفحه 305 که می‏نویسد«القصر و الروناش» استنباط می‏کند که اینها دو شهر بوده‏اند.احتمالا آنکه‏ بر ساحل چپ رودخانه بوده«قصر»و دیگری که‏ بر ساحل راست بوده«روناش»نام داشته است.کلمه‏ روناش در گویش فعلی دزفول به رعنا ar an تبدیل‏ شده که هنوز ساحل مرتفع سمت راست رودخانه را به همین نام مشخص می‏کنند.در تاریخ پانصد ساله‏ خوزستان از خاندان رعناشی نام برده می‏شود که در اوایل دوره صفویه می‏زیسته و از دیه رعناش در نزدیکی‏ دزفول برخاسته‏اند و در کشمکش‏های آن دوران از طرفداران شاه اسماعیل بوده‏اند(تاریخ پانصد ساله‏ خوزستان صفحه 35).

نویسنده مقاله در ستون سوم صفحه 63 درباره‏ کلمه دزفول می‏نویسد:«اگر حمد اله مستوفی را که‏ در قرن هشتم هجری می‏زیسته،نخستین کسی بدانیم‏ که از دزفول یاد کرده است...»باید دانست‏ قدیمی‏ترین کتاب موجود که در آن از شهری به این نام‏ یاد شده کتابی است به نام«مناقب اوحد الدین کرمانی» که به وسیله مولف ناشناخته‏ای در نیمه دوم قرن هفتم‏ هجری(یعنی یکصد سال قبل از تالیف کتاب‏ مستوفی)(نوشته شده است و در آن به شرح حال این‏ عارف و مسافرت او به شهر(دزبول)و ملاقاتش با عارفی دیگر به نام بو العصاف اشاره شده است. (مناقب...ص 8).چون این ملاقات در حدود 577 هـ ق روی داده بنابر این شهر دزفول در آخر قرن‏ ششم هجری به این نام خوانده می‏شده است.از قرائن‏ و شواهد مختلف که فعلا از ذکر آنها صرفنظر می‏کنیم‏ چنین بر می‏آید که در آن هنگام دزفول شهر کوچک و آرامی بوده که محل عبادت و ریاضت بسیاری از عرفا و اولیاء الله بوده است.

ستون‏های 1 و 2 و 3 صفحه 64

«5-منشاء قومی مردم دزفول»

گویا تمام صغری و کبری‏هایی که نویسنده مقاله‏ تا اینجا چیده‏اند و به خاطر نتایجی است که از قبل‏ می‏خواسته به آنها برسد در این بند و بند بعدی آمده‏اند.

می‏نویسد:«...ساکنان اولیه دزفول یهودیان، صابئین و مسیحیان سریانی زبان بودند که پیشتر در جندی شاپور سکونت داشتند».این مطلب را نویسنده‏ یک بار در ابتدای مقاله عنوان آورده و گویا برای تاکید بیشتر در اینجا تکرار کرده‏اند.اینجانب به ناچار دوباره‏ پاسخ ایشان را می‏دهم و از این لحاظ از خوانندگان‏ پوزش می‏خواهم.

درباره یهودیان:تمام کتاب‏هایی که ممکن بود اشاره‏ای به سکونت یهودیان در جندی شاپور داشته‏ باشند مانند«تاریخ یهود ایران»(تالیف حبیب الله‏ لوی)،«ایرانیان یهودی»(علی اصغر مصطفوی و آتوسا مصطفوی)و«تاریخ قوم یهود»(ژیلبرت‏ کلا پرزمر)و کلیه کتاب‏هایی که نویسنده مقاله به عنوان‏ منابع خود به آنها اشاره کرده است مورد بررسی قرار گرفت در هیچ یک از آنها اشاره‏ای به وجود یهودیان‏ در جندی شاپور نشده بود،تنها در«دایرة المعارف‏ یهود»به کوچ 7000 نفر یهودی در زمان شاپور دوم‏ ساسانی اشاره شده است که از شهرهای شرقی‏ امپراطوری رو به ایران آورده شده و بین 15 شهر(از جمله جندی شاپور)تقسیم شدند.با این ترتیب آیا وجود تعداد محدودی(نزدیک به 450 نفر)در شهری‏ که دومین پایتخت دولت ساسانی بوده و مسلما جمعیت آن را باید با شهرهایی چون تیسفون، قسطنطنیه و رم مقایسه کرد چه تاثیر معنی‏داری در وضع نژادی و قومی آن می‏توانسته داشته باشد تا مردم دزفول را از تبار آنان بدانیم؟نیاز به توضیح ندارد که‏ در بسیاری از شهرهای ایران و خوزستان از قدیم الایام‏ کلنی‏های یهودی با جمعیت‏های چند هزار و حتی چند ده هزار نفری وجود داشته و با میزان کمتری هنوز هم‏ وجود دارند.با ضابطه‏ای که نویسنده مقاله ابداع کرده‏ است تمام اهالی این شهرها که در حال حاضر نصف‏ جمعیت ایران را تشکیل می‏دهند باید یهودی الاصل‏ باشند!!

اگر در مورد تعداد یهودیان ساکن شهرهای ایران‏ و خوزستان قبل از اسلام اطلاع دقیقی در دست‏ نیست و فقط می‏دانیم به لحاظ جهانی بودن شهر شوش و آزادی یهودیان از اسارت بابلی تعدادی از آنها در این شهر بوده و در دوره ساسانی به آنها افزوده‏ شده است(لوی ص 247)خوشبختانه در دوره‏ اسلامی آمارها و اطلاعات بیشتری وجود دارد. بنیامین تودلایی nimajneB fo aleduT (یا بنیامین التطیلی)خاخام و جهانگرد یهودی اسپانیولی‏ که در 1159 تا 1173 میلادی در زمان حکومت‏ سلطان سنجر سلجوقی به فرانسه،ایتالیا،یونان، فلسطین،ایران و چین مسافرت کرده و در اغلب‏ شهرهای ایران آمار دقیقی از هم کیشان خود فراهم‏ آورده است جمعیت یهودی شهر شوش را به مراتب‏ کمتر از شهرهای دیگر ایران مانند رودبار،نهاوند، همدان،اصفهان و شیراز ذکر کرده است و به سکنه‏ یهودی جندی شاپور کوچکترین اشاره‏ای ندارد. یهودی دیگری به نام خاخام موسی تپاشیا از اهل‏ رگنسبورگ grubsnegeR (آلمان)که چند سال‏ بعد از بنیامین تودلایی به ایران مسافرت کرد(در زمان علاء الدین تکش خوارزمشاه)نیز همان ارقام‏ را ذکر می‏کند(مصطفوی صص 36-39).در عوض نویسندگان«مسالک و ممالک»دوره اسلامی‏ مذهب مردم جندی شاپور را سنت و جماعت و از نظر کلامی به طور کلی خوزستانیان را از معتزله‏ دانسته‏اند(مقدسی ص 610 و پسر حوقل ص‏ 26).بنابر این آیا یهودیانی که در جندی شاپور وجود نداشته‏اند می‏توانند آباء و اجداد مردم دزفول‏ باشند؟!

دلیل از این سخیف‏تر نمی‏توان پیدا کرد. استدلال‏ها مغلطه،مغلطه‏ها از نوع مصادره به‏ مطلوب و قیاس‏های مع الفارق،انسان را به یاد این‏ شعر مولوی در داستان طوطی و بقال می‏اندازد:

از قیاسش خنده آمد خلق را کو چو خود پنداشت صاحب دلق را

اما درباره صابئین:صبی‏ها قومی سامی نژاد هستند با خط و زبان و تقویم و فرهنگ و مذهب خاص‏ که قرن‏ها است در بخش‏های جنوب غربی میهن ما (کرانه‏های کرخه و کارون)زندگی می‏کنند.از نظر مذهبی به پیغمبران سلف از حضرت آدم(ع)تا حضرت‏ یحیی(ع)اعتقاد دارند و در قرآن کریم نیز اسم صابئین‏ در کنار یهودیان و مسیحیان آمده است.این قوم ابتدا در فلسطین زندگی می‏کرده‏اند و بعضی حدس می‏زنند

از سکنه اولیه این سرزمین یعنی کنعانیان باشند.در سالهای بعد از ظهور حضرت عیسی(ع)در نتیجه‏ اختلافاتی که با یهودیان داشتند و فشارهایی که به آنها وارد شد ناچار به ترک مسکن و ماوای خود شده و پس از توقفی در شام چون پادشاه اشکانی ایران اردوان‏ سوم(12 تا 39 میلادی سلطنت کرده است)نظر مساعدی نسبت به آنها داشت توانستند تحت حمایت‏ او در مملکت میسان که جزء قلمرو دولت اشکانی بود و در مصب رودخانه‏های دجله و فرات و کرخه قرار داشت سکنی گزینند زیرا بنا به اعتقادات مذهبیشان‏ آب جاری منشاء حیات بوده و احترام خاصی برای آن‏ قایلند و الزام دارند در کنار رودخانه‏ها زندگی کنند. در دوره‏های اشکانی،ساسانی و اسلامی صبیان در این ناحیه به آسودگی می‏زیستند و مرکز مذهبی آنها در شهری بود به نام تیب در ساحل رودخانه‏ای که هنوز همین نام را دارد و از منشعبات کرخه است.در قرن‏ نهم هجری حکمران مشعشعی به نام سید محسن‏ بن سید محمد(از سال 870 تا 950 هجری قمری‏ فرمانروایی کرده است)به آزار و اذیت آنان پرداخت و در سال 885 هجری قمری قتل عام خوفناکی از آنان‏ نمود(تقی‏زاده-بیست مقاله ص 152)بازماندگان‏ کشتار برای فرار از نابودی کامل خود را به شهرهای‏ شمالی خوزستان رساندند و در آنجا مقیم شدند.این‏ عده تا اواسط دوره قاجاریه در شوشتر و دزفول زندگی‏ می‏کردند و در آن هنگام به واسطه ناملایماتی که بر ایشان رفت دوباره به جنوب خوزستان برگشتند و اکنون در این دو شهر حتی یک نفر صبی بومی دیده‏ نمی‏شود.

با این ترتیب دیده می‏شود که عقیده نویسنده درباره‏ تاثیر صبی‏ها در دزفولی‏ها به همان اندازه انتساب آنها به یهودیان بی‏پایه است.زیرا اقامت نه چندان طولانی‏ یک اقلیت صبی در دزفول برای تحت تاثیر قرار دادن‏ یک اکثریت که از لحاظ عددی چند هزار برابر آن بوده‏ و جاذبه‏ای برای هیچ کس نداشته و از لحاظ مذهبی و اجتماعی کاملا جدا از یکدیگر زندگی می‏کرده‏اند نمی‏تواند کار ساز باشد(جامعه صبی‏ها نیز مانند یهودیان کاملا بسته است و هیچ غیر خودی را در آن‏ راه نیست.)تنها می‏توان فرض کرد که در سال‏های‏ آخر اقامت صبی‏ها در دزفول چند نفری از آنها مسلمان‏ شده و در جامعه دزفول حل شده باشند.این قاعده و قانونی بوده که قوانین مترقی اسلام از 1400 سال قبل‏ تا کنون به آن پای بند بوده و عمل می‏شده است.زیرا تمام مسلمانان برادرند و نه تنها صبی‏ها بلکه افراد هر نژاد و مذهب و طایفه‏ای با گفتن شهادتین جزء جامعه‏ بزرگ اسلامی می‏شوند و حقوقی برابر با سایر مسلمانان دارند.در این صورت انگشت گذاشتن بر سر چنین موضوعی درست است؟و با حل چند نفر صبی در یک جامعه چند ده هزار نفری تمام آن جامعه‏ را صبی می‏کند؟این حرف درست مثل این است که‏ فرض کنیم به صرف بودن چند نفر ایرانی در صد سال‏ پیش در پاریس و لندن و ازدواج با فرانسوی‏ها و انگلیسی‏ها تمام مردم فرانسه و انگلیس ایرانی شده‏اند و مانند سعدی و حافظ غزل ناب فارسی می‏سرایند!

نویسنده مقاله در همان ستون اول صفحه 64 می‏نویسد:«...آثار سکونت صابئین و یهودیان در دزفول هنوز باقی است...»و بعد درباره اشتغال‏ صبی‏ها به کار زرگری اشاره و باز هم از آن نتیجه‏ای‏ بدون ارتباط به موضوع می‏گیرند:«...علاقه‏ فراوان زنان دزفول به داشتن طلا و زیور آلات زرین‏ نیز بازتاب سکونت صابئین در این شهر است.»برای‏ مزید اطلاع ایشان باید گفت طلایی که زنان دزفولی‏ نگهداری می‏کنند بر عکس جاهای دیگر جنبه زینتی و تجمل ندارد.شخصیت والای زن دزفولی نیازمند به‏ طلا نیست.این طلاها پس انداز آنان برای آینده است‏ و اگر چه به ظاهر اندوخته‏ای مادی است ولی در بسیاری از مواقع صرف هزینه تحصیل فرزندان شده و آنها را برای خدمتگزاری به جامعه آماده می‏کند.ضمنا بهتر است نویسنده مقاله سری به زرگری‏های دزفول‏ بزنند تا ببینند مشتریان آنها کی هستند و به کدام تیره‏ تعلق دارند.

نویسنده مقاله در قسمت آخر ستون اول و تمام‏ ستون دوم و اول ستون سوم مطلبی را آغاز می‏کند که‏ به تصور ایشان دلایل انتساب دزفولی‏ها به یهودیان و صبی‏ها است:«...از مهمترین آثار بجا مانده از سکونت یهودیان در شهر دزفول...»در پاسخ ایشان‏ باید بگویم اگر بتوانند در تمام تاریخ دزفول یک یهودی‏ بومی این شهر نشان بدهند که اثری از او بجا مانده‏ باشد(به جز آثاری که آورده‏اند و بطلان آنها را اثبات‏ خواهم کرد)بسیار از ایشان سپاسگزار خواهم بود.

ادامه دارد...